

متن پرسش

سلام علیکم! ما در مورد قرآن می دانیم این کتاب از جانب خدائی که عالم مطلق و حکیم مطلق است؛ آمده است. همچنین قطع و یقین داریم که هر چه در این کتاب آمده بین الدفتین قطعاً صحیح است. حال بیائید این پیش فرضها و پیش فرضهای مشابه را کنار بگذاریم. یعنی فرض کنیم ما هیچیک از این مطالب را در مورد قرآن و خدا نمی دانیم. بعد یک نفر بیاید قرآن را به ما بدهد؛ بگوید این کتاب را بخوانید و نظرتان را در مورد کتاب و نویسنده اش بگوئید. به نظر می رسد اگر ما این پیش فرضها را کنار بگذاریم و بخواهیم نظرمان را در مورد این کتاب بدهیم؛ نعوذ بالله خواهیم گفت نویسنده این کتاب چندان حال خوشی نداشته موقع نوشتن کتاب و مقداری خل وضع است. (از اینجا به بعد ادبیات من ادبیات یک فرد مسلمان نیست. بلکه ادبیات یک فرد غیر معتقد به این مسائل است.) چون مثلاً می بینیم: اولاً این کتاب هیچ موضوع خاصی ندارد. در مورد مسائل اجتماعی حرف زده است؛ در مورد پدید آمدن آسمانها و زمین حرف زده است؛ در مورد درست شدن انسان حرف زده است؛ در مورد برخی حیوانات حرف زده است؛ در مورد پیشینیان حرف زده است و سایر موضوعات. یعنی این کتاب هیچ موضوع واحدی ندارد. در واقع ما اصلاً نمی دانیم هدف نویسنده از نوشتن این کتاب چه بوده است. چون در هر زمینه ای صحبت کرده است. ثانیاً می بینیم که در خیلی از موارد نویسنده کتاب دارد در مورد یک موضوعی صحبت می کند؛ یک دفعه موضوع بحث عوض می شود و در مورد یک چیزی دیگری که هیچ ربطی به موضوع مورد بحث ندارد صحبت می شود؛ بعد از چند خط دوباره برمی گردد به موضوع اولی. ثالثاً نویسنده کتاب ادعا کرده که هیچ تناقضی در این کتاب وجود ندارد؛ در حالی که ما دهها و صدها تناقض در این کتاب مشاهده می کنیم. رابعاً نویسنده کتاب ادعا کرده که همه چیز در این کتاب آمده است. در صورتی که خیلی از مسائل در موضوعات مختلف است که در این کتاب نیست. خامساً داستانهای در این کتاب نقل شده است که به افسانه بیشتر شبیه است تا واقعیت. مثلاً می گوید یک فردی یک تکه چوبی را به یک دریای بزرگ زد ناگهان آب دریا دو نیم شد و یک نیمش به یک طرف رفت و نیم دیگرش به طرف دیگر. یا مثلاً می گوید یک فردی را در یک آتش بسیار بزرگ انداختند؛ اما آتش بر این فرد سرد و سلامت بود و اصلاً آتش این فرد را نسوزاند. یا مثلاً می گوید یک نهنگ یک فردی را بلعید بعد بدون اینکه این فرد صدمه ای ببیند؛ صحیح و سالم پس از مدتی از شکم نهنگ بیرون آمد. و داستانهای دیگر. سادساً در مورد برخی مسائل علمی حرف زده است که با واقعیات علمی که دانشمندان بدان رسیده اند متفاوت است. مسائلی در این کتاب بیان شده است که بچه دبستانی هم به این مسائل می خندد؛ چه برسد به دانشمندان. این مسائل و مسائل

دیگری سبب می شود که اگر ما آن پیش فرضهائی که را در ابتدای سوالم بود کنار بگذاریم؛ به آن نتیجه ای که گفتم در مورد این کتاب برسیم. حال آیا بصورت برون دینی و صرفاً با تکیه به خود همین کتاب و استدلالات عقلی و بدون اینکه بخواهیم آن پیش فرضها ابتدای بحث را ثابت کنیم؛ به این مسأله جواب دهیم یا نمی شود و اول باید آن پیش فرض ها اثبات شود بعد این مسأله حل شود؟

متن پاسخ

- باسمه تعالی: سلام علیکم: به عنوان یک تحقیق برون دینی توجه جنابعالی را به نظر دکتر واگلی استاد دانشگاه ناپل. جلب می کنم که می گوید: « قرآن کتابی است که نمیتوان از آن تقلید کرد ... چطور ممکن است این کتاب اعجازآمیز کار محمد باشد، در صورتی که او یک نفر عرب درسناخوانده بود ... ما در این کتاب مخزنها و ذخایری از دانش میبینیم که مافوق استعداد و ظرفیت باهوشترین اشخاص و بزرگترین فیلسوفان و قویترین رجال سیاست است. » دکتر مادریس به دستور وزارت خارجه و وزارت فرهنگ فرانسه ۶۳ سوره از قرآن را در مدت نُه سال با رنج و زحمت متوالی به فرانسه ترجمه کرده است که در سال ۱۹۲۶ منتشر شده. وی در مقدمه اش مینویسد: «اما سبک قرآن بیگمان کلام خداوند است، زیرا این سبک مشتمل بر گُنه وجودی است که از آن صادر شده، محال است که جز سبک و روش خداوندی باشد ... از کارهای بیهوده و کوششهای بینتیجه است که انسان در صدد باشد تأثیر فوقالعاده این نثر بمانند را به زبان دیگر ادا کند» (ترجمه وحی محمدی، ص ۱۴). قرآن از نظر هندسه کلمات نه سابقه دارد و نه لاحق، دارای آهنگی خاص با پذیرش مفاهیم معنوی و بدون تکلف و تصنع است، معلوم نیست الفاظ تابع معانی است و یا معانی تابع الفاظ. قرآن، در زمانی به صحنه آمد و مبارز طلبید که اوج تکامل فصاحت عرب بود. حتی سخن رسول خدا ﷺ و حضرتعلیؑ در عین فصاحت، اصلاً شکل و هندسه قرآن را ندارد، و این مبارزه طلبی هنوز هم به قوت خود باقی است. هنوز کسی نیامده بگوید؛ قبل از قرآن چنین کلماتی به این شکل خاص در فلان کتاب بوده است، همچنانکه کسی نیامده بگوید؛ من مثل آن را آورده ام و اتفاقاً هرچقدر انسان فصیحتر باشد بیشتر متوجه میشود که فصاحت قرآن از نوع فصاحت بشر نیست. همچنانکه جادوگران متوجه شدند کار حضرت موسیؑ از نوع سحر نیست. همین قدر بدانید که زبان یک اندیشه زبان خاصی است همان طور که زبان مثنوی را باید فهمید تا روح آن را درک کرد، زبان قرآن را باید فهمید تا مطمئن شوید خودش به خودی خود معجزه است و عظمت آن وقتی روشن می شود که متوجه رابطه های عجیبی شوید که به ظاهر برای انسان متناقض می آید. آیا تا حال کسی را سراغ دارید که مدتی بر روی قرآن تدبّر کرده باشد و از عظمت آن به حیرت نیامده باشد؟ قرآن تنها ما را به تدبّر دعوت کرده و می فرماید: «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَ لَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا» آیا در قرآن تدبّر کرده اید، اگر از غیر خدا صادر شده بود در آن اختلاف های کثیری می یافتید. موفق باشید